

مروری بر روایت‌های اربعینی که در قالب کتاب منتشر شده‌اند

پایه‌پای وازگان



منصوره رضایی

دانشجوی دکتری
زبان و ادبیات فارسی

تجلاً چند سالی می‌شود که از اوایل ماه صفر در شهر شور و غوغا به راه می‌افتد و زن و مرد، پیر و جوان کوله به دوش، راهی مرز می‌شوند تا به قافله اربعین پیوندند. این سفر آن قدر جذاب است که سوژه‌های نوشتنش تمامی نداشته باشد و حالا حالاها بشود درباره‌اش کتاب نوشت.

روایت‌هایی که هر کدام از زاویه‌ای به مقوله پیاده‌روی اربعین نگاه کرده و گوشه‌ای از تصویر این حرکت بزرگ مردمی را با خوانندگان به اشتراک گذاشته‌اند. روایت‌هایی که خوانندگان را در موقعیت این سفر قرار می‌دهند و با پای کلمات آنها را راهی این سفر معنوی می‌کنند. در این مطلب با روایت‌هایی مستندنگاری‌های اربعینی آشنا می‌شویم. خدا را چه دیدید شاید سال دیگر روایت شما هم به این فهرست اضافه شود!

پادشاهان پیاده / بهزاد دانشگر - محمد علی جعفری

جعفری و دانشگر همراه با مترجمان انگلیسی و عربی در سفر اربعین عازم نجف و کربلا شده‌اند. آنان در این سفر سراغ نسبت افراد و زائران با امام حسین (ع) رفته‌اند و خاطراتشان را از زیارت اربعین و شیوه پیوند خوردنشان با ابا عبا... (ع) به رشته تحریر در آورده‌اند. در تدوین و نگارش مصاحبه با این افراد سعی بر این شده کمترین دخل و تصرفی در روایت‌ها صورت بگیرد. به عبارت دیگر مصاحبه‌ها فقط بازنویسی شده‌اند، بنابراین زبان هر راوی حفظ شده و بالحن خودش روایت شده است.

برای این که حال و هوای کتاب دستان بیاید بخشی از مصاحبه یک خانم تهرانی را که کارمند بانک است

می‌خوانیم و از سادگی و صمیمیت صحبت‌هایش لذت می‌بریم:

«ماجرای من و امام حسین (ع) فکر کنم از قبل از این که به دنیا بیایم شروع شده باشد، الان فقط داریم تمدیدش می‌کنیم. همین که مادرمان باردار بود و می‌رفت توی هیات‌ها، بعدتر همان جور که داشت گریه می‌کرد اشک می‌ریخت و به ما شیر می‌داد، محبت اهل بیت را توی دل ما می‌گذاشت. همان راه را ما ادامه می‌دهیم. بچه‌مان را برمی‌داریم و می‌آوریم کربلا که محبت اهل بیت بیفتد توی دلش، امسال من مرخصی زایمان دارم، نه ماه، دیدم بهترین فرصت است که بتوانم با بچه‌ام بیایم برای پیاده‌روی. همه می‌گفتند سخت می‌شود؛ اما من دیدم بچه‌ام هیچ چیزش بالاتر از حضرت علی (ع) نیست...»



روایت براده‌ها

انتشارات شهید کاظمی. که پرکارترین نشر در حوزه روایات اربعینی است. با یک تیر «روایت براده‌ها» سه نشان زده است. روایت براده‌ها یک مجموعه سه جلدی درباره اربعین است. نویسنده هر کتاب از زاویه و منظر خاصی به واقعه بزرگ اربعین حسینی (ع) پرداخته است. «او یافت مرا» نخستین دفتر مجموعه روایت براده‌ها اثر رضا عیوضی است که با بیانی همراه با مزاح و طنز، حال و هوای زائران و مسافره‌های مسیر پیاده‌روی اربعین را به تصویر کشیده است.

بخشی از این جلد را با هم بخوانیم: «من خودم به این نتیجه رسیدم که برای رانندگی در شهرهای عراق، تنها بلد بودن دو چیز کافی است: راننده، اول باید نحوه استفاده از گاز، کلاچ، ترمز و فرمان را بلد باشد؛ دوم باید بلد باشد که بوق بزند! حتی بیشتر از این! به جرأت می‌توان گفت بوق زدن در فرهنگ رانندگان عراق، از اهمیتی برخوردار است که شاید حتی همان گاز و ترمز و کلاچ و فرمان و... هم آن اهمیت رانداشته باشند و به عبارتی، بوق زدن در عراق نیمی از رانندگی است!» دومین دفتر روایت براده‌ها، «سید من حسینی» است. در این کتاب، روایتی جذاب و خواندنی از فتح «من» در پیاده‌روی اربعین به قلم تقی شجاعی به تصویر کشیده شده است.

«من جایش پیش‌دنده هاست. میان سینه. جایی امن. دور از دسترس طفیلی‌های خلقت. من اگر دم دست باشد این‌ور آن‌ور می‌خورد. لک برمی‌دارد. چرک می‌شود. مخصوصاً اگر کارت پدی باشد! حکمت این که کربلایی‌ها و حسینی‌ها و هیاتی‌ها بر سینه می‌کوبند همین است. دارند «من» را می‌کوبند. «من» کوبیده شد می‌شود حسینی...» سومین دفتر مجموعه روایت براده‌ها نیز شامل ۲۳ روایت از نویسندگان مختلف است. این وقایع و اتفاق‌ها، حاصل سفر شخصی نویسندگان و مصاحبه آنها با زائران مراسم پیاده‌روی است.

«رویه روی ایوان نجف ایستاده بودم و خیره نگاهش می‌کردم. دستم را دراز کردم دستش را بگیرم، نبود. دخترمان نبود. ایوان و آسمان ایوان دور سرم چرخیدند. روی پنجه‌های پاهایم بلند شدم. خیلی شلوغ بود. هرچه توان داشتم نگاه کردم. هلم می‌دادند. فشارم می‌دادند. بهم تنه می‌زدند. نمی‌دانستم کدام سمتی دنبالش دخترمان بگردم. از صحن بیرونم راندند. با پای برهنه آمده بودم بیرون و آب خوری‌های بیرون حرم را نگاه کردم. خواستم دوباره برگردم داخل صحن. نگذاشتند. گفتند باید از آن طرف بروم دوباره در صف «تفتیش نساء» بایستم. داشتم دیوانه می‌شدم. به این فکر می‌کردم که وقتی از این سفر برگردم بی‌دخترمان، چه نگاه‌هایی سوزن‌وار نشانه‌ام می‌روند و می‌سوزانند...»

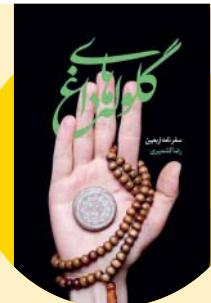
موکب رنگی پنگی
بهزاد دانشگر

بله، روایت‌های اربعینی بهزاد دانشگر و انتشارات عهد ما نا تمامی ندارد. دانشگر این بار سراغ موکب متفاوتی رفته که پر از رنگ و سرزندگی است. کتاب «موکب رنگی پنگی» روایت هنرمندانی است که با کارهای هنری، ارادت خود را به سیدالشهدا (ع) اعلام می‌کنند. یک موکب کوچک پر از مدادرنگی، پارچه‌ها و کاغذهای رنگی؛ پر از عروسک‌های دست‌ساز و کاموا و یونولیت. موکب مخصوص کودکان و خردسالانی که در میان این همه سر و صدا و ازدحام در دنیای خودشان غرق شده‌اند. زبان و حال و هوای این کتاب هم مثل محتوایش خودمانی و دلنشین است:

«می‌گویم کلاً توی زندگی عشق خیلی شیرین است. وقتی آدم می‌خواهد ازدواج کند تا فرد جدیدی توی زندگی‌اش می‌آید زندگی‌اش شیرین می‌شود. من از وقتی امام حسین علیه‌السلام را پیدا کردم زندگی‌ام شیرین شد. شاید همان روز عاشورایی بود که یک مجلس مقتل خوانی رفتم. سنی نداشتم. توی آن مجلس خیلی خیلی دلم شکست. خیلی گریه کردم. شاید چند ساعت آن مقتل خوانی طول کشید و من هم داشتم گوش می‌کردم.

بعد حس کردم نظرم در مورد عالم عوض شد؛ یعنی حس کردم به جز امام حسین علیه‌السلام واقعا هیچ چیزی برایم ارزش ندارد...»

گل‌وله‌های داغ / رضا کشمیری



کتاب گل‌وله‌های داغ شامل خرده‌روایت‌های طلبه‌ای است که با خواهرزاده ناتوان ذهنی‌اش همسفر راه کربلا می‌شود و این همسفر عجیب شخصیت منحصر به فردی است که در طول سفر ماجراهایی طنزآمیز را خلق می‌کند؛ روایت‌هایی که در حین خنده، اشک را مهمان چشمانت می‌کنند؛ مثل همین روایت:

«نوبت او شده بود. هر چه منتظر ماندم حرکتی نکرد. لب‌خند بر صورتش ماسیده بود، سر به زیر انداخته و کاری نمی‌کرد. گمان کردم ناراحت شده، با حرکات صورت دلیلش را پرسیدم. سرش را بالا آورد و با اقتدار و هیبت چشم در چشمان من دوخت و گفت: «لا، لا لعب». نمی‌خواست بازی کند. گفتم: «بازی کن، لعب زین، خوش!» گفت: «من روی دست شما ضربه نمی‌زنم!» گفتم: «بازی است اشکال ندارد من روی دست شما زدم حالا نوبت شماست اگر می‌توانی بز!» لب‌خندش دیگر تمام شده بود با حالت جدی گفت: «انت زائر، زائرالحسین علیه‌السلام.»

ازدحام بوسه / نرگس مقصودی



ازدحام بوسه، یکی دیگر از روایت‌های داستانی است با موضوع پیاده‌روی اربعین حسینی که نویسنده آن را برپایه نخستین تجربه خود از سفر پیاده‌روی اربعین منتشر کرده است. نکته جالب توجه در این کتاب، زاویه دید زنانه به اتفاقات اربعین است که شاید برای اولین بار به آنها توجه و روایت می‌شود.

بخشی از صفحات آغازین این کتاب را بخوانیم:

«این که چقدر طالب و تشنه پیاده‌روی کربلا بودم باید بگویم؛ صفر از بیست. خداوکیلی من همیشه از این سفر برانت مثبت می‌جستم، به نظرم سخت و طاقت‌فرسا بود و سختی‌اش شیرینی زیارت و شوق یافتن حقیقت را کم‌رنگ می‌کرد و از همه مهم‌تر آلمان‌هایی مانند نظافت اعم از دستشویی و حمام، پاروی خط قرمزهای من می‌گذاشت و موانع فکری بیشتری را می‌ساخت.»